



برداشتی از لبخند شیطان

گمان میکنم هر خواننده ی حرفه ای پس از خواندن رومان " لبخند شیطان " اثر برک ارغند ؛ به این نتیجه خواهد رسید که بزرگترین رومان در تاریخ ادبیات داستانی افغانستان آفریده شده است.

لبخند شیطان نه از جهت حجم فزیکي - در دو جلد و بیش از یک هزار و دوصد صفحه - بلکه از لحاظ تنوع و قوت مندی عناصر داستانی و پرورش بایسته ی این عناصر - به ویژه کیفیت تکنیک، خلاقیت تصویری و تجسمی و غنای زبانی - جایگاه بلند ارزش هنری را نیز از آن خود کرده است. این رومان را از لحاظ تکثر و تنوع شخصیت ها و تیپ ها؛ روایات متراکم و ماجرا های تکان دهنده ؛ می توان داستان داستان ها یا کارستانی در داستان؛ خواند.

تم اصلی لبخند شیطان؛ تجسم بخشیدن به یک فاجعه ی واقعی و فراگیری است که در واقع از آنسوی مرز های شمال و جنوب کشور ماریشه گرفته است. درونمایه ی این فاجعه بازی شیطانی است که در آن جنگ تضادها با سبعیت تمام و تا مرز نابودی همه گونه باورها، امید ها، ارزش ها و معیارهای زندگی انسانی - تازانده شده است.

مقطع آغاز داستان از مرحله ای سخن میگوید که صاعقه ای از جنوب در حال فرود آمدن است. این صاعقه نه تنها خرمن هستی هزاران انسان و امانده و درمانده را خاکسترمی سازد بلکه آخرین نشانه هایی را

که از روی آن می توان انسان و درنده را از هم تمییز داد ؛ از میان برمیدارد.

نویسنده برای آن که ژرفای فاجعه راهمانگونه که شکل گرفته است وبا رعایت توالی منطقی حوادث؛ نشان دهد؛ با دنبال کردن سرنوشت یک خانواده دست خواننده را گرفته و او را به متن رویداد ها می آورد . ولی گیرایی فضای حوادث غیرقابل انتظار به گونه ای است که خواننده دست نویسنده را رها کرده و خود پا به پای سیرماجرا ها تا آخرین منزل به پیش می رود ، تا جایی که خود به یک ناظرعینی مبدل میگردد.

همه ی سقوط حاکمیت سیاسی ازدرون؛ چون کابوسی روان جامعه را درهم می فشارد. ضرباً هنگ "مجاهدین می آیند" گوش هایی را می خراشد و گوش هایی را می نوازد. کسانی به این امامزاده دخیل می بندند و کسانی به فکر بیرون کشیدن بساط خویش از موج حادثه می افتند. ولی بسیاری ها جز تن دادن به سرنوشت مبهمی که در انتظار شان نشسته است چاره ای سراغ ندارند.

در این میان اعضای سه نفری خانواده ی مردی - که در خدمت دولت بوده وبا پیش بینی از حادثه به منظور بیرون کشیدن خانواده برای به دست آوردن " دعوتنامه" به شوروی رفته است - بی صبرانه در انتظار بازگشت نان آورخانه نشسته اند. روزها می گذرد و صدای پای فاجعه هر روز نزدیکتر میشود اما از مرد سفر کرده خبری و نشانی به دست نمی آید. مادر و دخترانش در صدد پیدا کردن قاچاقبری برمی آیند تا آن هارا از کشور خارج کند. اعضای خانواده در فضای تیره و آکنده از اضطرابی که همه جارا دربر کشیده است؛ به جستجوی دلایلی می برآیند تا خود را تسلی داده و بردلهره و اضطراب خویش فایق آیند:

" ... اگر ای حکومت هم خدای نا خواسته چپه شوه، کس سرماگپ نداره. سرما فی گرفته نمیتانه. حساب که پاک اس از محاسبه چی باک اس . اگر این قالیناره بگوین؛ کلگی خبرداره که از ایشان صاحب قسط خریده بودیم... " (جمیله دختر خانواده)

" ... اگر دست لونگ چتل میبود، حالی زمین ماره جای نمیداد. مثل یگان تا از ترس غارمی پالیدیم. مگر شکر پروای هیچ کسه نداریم.. " (حدیثه زن صاحب خانه)

ولی سرانجام با سرازیر شدن لشکر " مبارزان راه آزادی" به پایتخت؛ مادر و دخترانش درمی یابند که نه تنها دل بستن به "عدالت اسلامی" خواب و خیالی بیش نبوده بلکه آتش کینه و شقاوت جهادی را می بینند که خشک و تر را به کام خویش فرو میبرد و شهر کابل به جولانگاه شیاطین و به شهرا جساد و ارواح مبدل میگردد.

آنچی که پس از هجوم جهادگران روی می دهد سیلاب خون و وحشتی است که کوچه به کوچه و خانه به خانه رادرمی نوردد. نویسنده غیر از این که حادثه های خونین بی شماری را به تصویر میکشد؛ سرنوشت مافوق تراژیک اعضای آن خانواده را به مثابه ی محو اصلی روایت؛ تا خط نابودی کامل دنبال میکند.

سیمای کلی حوادث رومان بسیاری از ارزشناها و باورهای رایج عامه را به نحو تکانه‌دهنده ای ساختار شکنی می کند و پوچی همه را چون دلق مندرس و بیکاره ای بر آفتاب می افکند. در کنار سایر جنبه های قوی رومان؛ شاید چشمگیرترین نقطه ی قوت کار نویسنده بهره گیری از گونه گونی گویش زبان فارسی درد یالوگ میان شخصیت ها و تیپ های منتسب به گروه های مختلف قومی افغانستان - باشد. چنان که حافظه ی من نشان می دهد؛ تاکنون در هیچ اثر داستانی کشور ما؛ صورت گفت و گوی عامیانه و گویش های محلی زبان فارسی با چنین کمیت و کیفیت و چیره دستی که ببرک ارغند در لبخند شیطان ارایه داده ؛ دیده نشده است. از جمله ؛ می توان به گویش های هراتی، هزارگی، پنجشیری، بدخشی و اهالی بلخ و شبرغان و حتا به گویش فارسی تاجیکی اهالی شهر دوشنبه اشاره کرد که در رومان بازتاب یافته است. دقت و ظرافت کار نویسنده در این زمینه به حدی موفقانه و نزدیک به اصل است که خواننده تصویری کند او سال ها در میان این مردمان زیسته و خود با آن لهجه ها سخن گفته است. این کار دشوار هنرمندانه را می توان یک دستاورد نو به حساب آورد. آشکار است که بهره گیری از این شگرد؛ خواننده را با روانشناسی آدم های داستان بهتر آشنا ساخته و شناخت او را از طبیعت حوادث غنا می بخشد.

نقطه ی قوت دیگر رومان ؛ در خلق هدفمندانه ی درگیری های ذهنی و روانی شخصیت هادریک فضای متقارن با طبیعت حادثه و در پیوند با روانشناسی و درون بینی تیپ ها متبلور می شود. در این راستا اگر چه گاهی با مواردی بر میخوریم که با مایه های از سورریال درهم آمیخته اند؛ اما نمی بینیم که این درگیری ها در متن حوادث؛ شباهتی با واقعیت های اجتماعی و فرهنگ جامعه ی ما نداشته باشند.

دو نکته به جای نشان دادن کاستی های رومان:

آغاز رومان با واژه های انفجاری - کلماتی که در همان حله ی نخست خواننده را به خود بکشاند و این تصور را در او ایجاد نماید که با حادثه ی مهمی روبه روست - آذین بسته نشده است. به بیان دیگر شروع رومان تا صفحات چهار و پنج جذاب و زود گیر نیست. پس از آن - وبا کندی - صفحه ی نمایش اصلی به تدریج به روی خواننده باز میشود و پیوسته گسترش می یابد.

از نظر زاویه ی دید (حضور مولف) می توان گفت که در نام گذاری رومان و نیز در گفت و گوها و تک گویی ها - شبیح نویسنده را می توان تشخیص داد. اما این امر غیر از این که که در بسیاری از آثار داستانی دیگر معمول بوده؛ بنا بر ماهیت قضایایی که لبخند شیطان را شکل داده است؛ می تواند توجیه پذیر باشد و نمیتواند سایه ای بر این حقیقت بیاندازد که **ببرک ارغند به خلق یک**

شاهکار مانا موفق شده است.

تورنتو، ۲۰ جون ۲۰۱۱